

## دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۳ فایده‌گرایی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه سوم، فایده‌گرایی است.

بسیار خب، بیایید بررسی خود را از نظریه‌های اخلاقی اصلی شروع کنیم، و با فایده‌گرایی شروع خواهیم کرد.

دو فیلسوف برجسته در تاریخ اندیشه فایده‌گرایی، جرمی بنتام و جان استوارت میل هستند. بنتام در واقع بنیانگذار اندیشه فایده‌گرایی مدرن بود و جان استوارت میل که پدرش دوست خوب جرمی بنتام بود. احتمالاً میل، مشهورترین محقق است که از فایده‌گرایی دفاع کرده است.

این نظریه‌ای است که به فیلسوف باستان، اپیکور، برمی‌گردد که نوعی لذت‌گرا بود. لذت‌گرایی دیدگاهی است که می‌گوید خیر نهایی برای انسان‌ها لذت است و ما باید لذت را برای خودمان و همچنین برای دیگران به حداکثر برسانیم. نوع فایده‌گرایانه لذت‌گرایی، که اولین بار توسط بنتام توسعه داده شد، ادعای اصلی را تأیید می‌کند که خوشبختی، خوشبختی انسان، لذت‌بخش‌ترین زندگی است.

بنابراین، بنتام، مانند اپیکور، فکر می‌کرد که بهترین رویکرد به اخلاق، تشخیص این است که لذت، معیار اخلاقی است. این یک واقعیت عینی است. ما چیزهایی را تجربه می‌کنیم که لذت‌بخش و دردناک هستند.

ما طیف وسیعی از انواع مختلف لذت‌ها و همچنین دردها را تجربه می‌کنیم. از آنجایی که این چیزی است که مورد نظر جهانی است، همه خواهان لذت هستند و می‌خواهند زندگی لذت‌بخشی داشته باشند، و به نظر می‌رسد که این یک استاندارد امیدوارکننده برای اخلاق باشد. چه می‌شود اگر همه هدفشان به حداکثر رساندن لذت برای بیشترین تعداد افراد باشد؟ آیا این منجر به شادترین زندگی برای بیشترین افراد نمی‌شود؟ این شهود اساسی فایده‌گرایی است.

فایده‌گرایی کلاسیک، همانطور که اغلب نامیده می‌شود، یا فایده‌گرایی عملی، این استاندارد را برای هر عمل یا سیاستی که ممکن است آن را تأیید یا دنبال کنیم، اعمال می‌کند. بنابراین، ادعای جرمی بنتام این است که ما باید هر عملی را بر اساس آنچه او اصل فایده‌گرایی نامد، ارزیابی کنیم، که به گفته او اصلی است که هر عملی را بر اساس تمایلی که به نظر می‌رسد برای افزایش یا کاهش شادی دارد، تأیید یا رد می‌کند. بنابراین این یک ایده اساسی است.

یکی از نقاط قوت بزرگ نظریه فایده‌گرایی این است که فهم آن آسان است. این نظریه‌ای است که به راحتی قابل فهم است. ما به برخی از نظریه‌های دیگر، مانند کانت، اخلاق فضیلت، نظریه قرارداد اجتماعی، قانون طبیعی و غیره، که ممکن است مفاهیم چالش‌برانگیزتری داشته باشند، نگاهی خواهیم انداخت.

اما چه چیزی می‌تواند ساده‌تر از این باشد؟ طوری عمل کنید که لذت و شادی را افزایش دهید، درست است؟ سعی کنید از چیزهایی که دردناک هستند اجتناب کنید و سعی کنید از ایجاد درد برای دیگران خودداری کنید. این یک ایده اساسی در اینجا است. حال، یکی از ویژگی‌های مهم فایده‌گرایی بنتام این است که توجه برابر به همه را تأیید می‌کند.

هر کسی، هر موجودی، نه فقط انسان، بلکه هر موجود ذی‌شعوری که می‌تواند لذت و درد را تجربه کند، باید مورد توجه قرار گیرد، درست است؟ و لذت یا درد هیچ انسانی مهم‌تر از لذت یا درد هیچ کس دیگری نیست. بنابراین، در اینجا نوعی تعهد بسیار برابرگرایانه وجود دارد. و این برای بسیاری از ما نیز جذاب است.

حالا، چیزی که فایده‌گرایی بنتام را از مثلاً لذت‌گرایی باستانی اپیکور متمایز می‌کند این است که او چیزی را که حساب لذت-درد نامیده می‌شود، توسعه داد. حالا، او در یک دوره مدرن و اوایل مدرن زندگی می‌کند که علم در حال اوج گرفتن است و دانشمندان در حال کشف سودمندی ریاضیات برای درک جهان ما هستند، درست است؟ حالا، بنتام تصمیم گرفت که این می‌تواند در مورد تفکر در مورد اخلاق بسیار مفید باشد. و بیایید این را تا حد امکان علمی کنیم.

بنابراین او محاسبه‌ی لذت-درد را توسعه می‌دهد که لذت یا درد هر عمل را بر اساس تعدادی معیار ارزیابی می‌کند. و هفت معیار وجود دارد. یکی از آنها شدت است، که در آن می‌پرسیم احساس چقدر قوی است. درد یا لذت چقدر شدید است؟ مدت زمان: لذت یا درد چقدر طول می‌کشد؟ قطعیت: چقدر احتمال دارد که انجام عمل باعث درد یا لذت شود؟ نزدیکی کلمه‌ای است که زیاد نمی‌شنویم، اما این به این مربوط می‌شود که لذت یا درد چقدر به هم نزدیک خواهند بود.

چه زود این اتفاق خواهد افتاد؟ باروری اصطلاح غیرمعمول دیگری است که فقط به این موضوع مربوط می‌شود که آیا در این مورد، لذت یا درد منجر به انواع دیگری از لذت‌ها یا دردها خواهد شد یا اینکه آیا عمل مورد نظر منجر به انواع دیگری از لذت‌ها و دردها می‌شود. خلوص، چه لذت باشد چه درد، با حس متضاد آن آمیخته است. آیا عمدتاً لذت‌بخش اما تا حدودی دردناک نیز خواهد بود، یا برعکس؟ یا کاملاً لذت‌بخش یا کاملاً دردناک است؟ سپس، میزان مشکل به تعداد افرادی که تحت تأثیر قرار می‌گیرند، مربوط می‌شود.

بنتام فکر می‌کرد که اساساً می‌توان هنگام بررسی اینکه آیا انجام یک اقدام خاص درست است یا خیر، به هر یک از این دسته‌ها مقادیر عددی، مثبت یا منفی، اختصاص داد. فرض کنید من برای کلاسی که قرار است در آن شرکت کنم به کتابی نیاز دارم. در حال حاضر نمی‌توانم آن را تهیه کنم، بنابراین به دزدیدن کتاب همسایه‌ام فکر می‌کنم.

این به پیامک ۷۰ یا ۸۰ دلاریه. آیا این کار مناسبی هست؟ خب، برای من که به کم لذت‌بخشه. امیدوارم عذاب وجدانم اونقدر شدید بشه که حسابی عذابم بده.

این دردناک است. قطعاً برای شخص دیگری دردی ایجاد خواهد کرد که مدت زمان مشخصی طول خواهد کشید. مطمئناً آنها آن درد را بلافاصله و سپس تا حدی به شکلی ماندگار تجربه خواهند کرد.

حتی اگر چند روزی هم با این موضوع کنار بیایند، باز هم اذیتشان خواهد کرد. احتمالاً دردهای دیگری هم برایشان ایجاد خواهد کرد. وقتی بقیه بفهمند کتاب آن شخص دزدیده شده، از نظر روانی به هم می‌ریزند.

حتی اگر وجدان داشته باشم، امیدوارم دوباره لذت من با کمی درد آمیخته شود، با دانستن اینکه این موضوع بسیاری از مردم را آزار داده است. میزان اعمال آن معیار هفتم قابل توجه است. مردم از این موضوع مطلع خواهند شد.

باید کاملاً مشخص باشد که من نباید کتاب این شخص را بدزدم. این کار باعث درد و ناراحتی روانی زیادی برای بسیاری از مردم خواهد شد. اصلاً لذت زیادی برای من نخواهد داشت.

احتمالاً باید کتاب را بخرم یا قرض بگیرم، از کتابخانه یا جایی دیگر آن را بررسی کنم. این یک مورد نسبتاً ساده است، اما همین محاسبه لذت-درد را می‌توان در مورد مسائل اخلاقی بسیار چالش‌برانگیزتری به کار برد. اینجاست که بنتام فکر می‌کند این واقعاً امیدوارکننده‌ترین مسیری است که برای کشف حقیقت اخلاقی داریم.

دوباره، از نظر کاربردپذیری سودمندی این محاسبه برای اندازه‌گیری لذت‌ها و دردها و تعیین شادی کلی، به مسئله‌ی برابری برمی‌گردیم. می‌توانیم این را در مورد حیوانات نیز به کار ببریم، که در زمان بنتام، برای بسیاری از مردم چندان جالب یا مورد توجه نبودند. اما برای ما امروزه، می‌دانیم که رفاه حیوانات چیز مهمی است.

هر کسی که حیوان خانگی داشته باشد می‌داند که گربه، سگ، بز، مرغ یا گاو درد را حس می‌کنند؛ آنها درد و لذت را تجربه می‌کنند، و بنابراین شایسته توجه خاصی هستند. حال، از دیدگاه الهیات مسیحی و از دیدگاه کتاب مقدس، می‌دانیم که فقط انسان‌ها به تصویر خدا ساخته شده‌اند. بنابراین، ارزش یک حیوان بسیار کمتر از انسان است، اما با این وجود آنها ارزشمند هستند و درد و لذت آنها مهم است.

بنابراین، یکی از دارایی‌ها یا نقاط قوت نظریه فایده‌گرایی این است که جایی برای در نظر گرفتن حیوانات و درد و لذت آنها و تشخیص این نکته دارد که ما باید نوعی توجه اخلاقی به آنها داشته باشیم. بسیاری بنتام را به عنوان منشأ تاریخی آنچه که امروزه جنبش حقوق حیوانات یا جنبش رفاه حیوانات می‌نامیم، می‌دانند. صحبت از حیوانات شد، یکی از انتقادات اصلی به نظریه فایده‌گرایی این است که این آموزه‌ای در خور خوک است.

اینکه بگوییم انسان‌ها هیچ خیر والتری جز لذت ندارند، ما را در همان سطحی قرار می‌دهد که مثلاً یک خوک، درست است که لذت‌های زندگی‌اش شامل خوردن، جفت‌گیری و غلتیدن در گل و لای می‌شود. خوک‌ها چه چیزی را لذت‌بخش می‌دانند؟ می‌دانید، لذت‌های حیوانی از این قبیل. مطمئناً انسان‌ها در سطح بالاتری از حیوانات قرار دارند و فیلسوفان عموماً این را تشخیص می‌دهند.

اما در زمان بنتام و میل، بسیاری استدلال می‌کردند که این امر واقعاً برای انسان‌ها تحقیرآمیز است. بنابراین جان استوارت میل، که جانشین بنتام به عنوان مدافع اصلی فلسفه نظریه فایده‌گرایی بود، با گفتن اینکه خود، این انتقاد، طبیعت انسان را در پرتوی تحقیرآمیز نشان می‌دهد، این ایراد را نقد یا به آن پاسخ داد، زیرا همانطور که او می‌گوید، فرض می‌کند که انسان‌ها قادر به هیچ لذتی نیستند، مگر لذت‌هایی که خوک‌ها قادر به آن هستند. اما واقعیت این است که انسان‌ها از لذت‌های بالاتری برخوردارند، لذت‌هایی که از نظر کیفی برتر هستند.

چرا؟ چون ما قوای ذهنی بالاتری داریم. ما توانایی‌های شناختی داریم که خوک‌ها و سایر پستانداران ندارند. ما ظرفیت‌های عاطفی و ارتباطی داریم که این حیوانات ندارند.

و این باید به نحوی در این نظریه گنجانده شود. و بنابراین میل از چیزی که از آن زمان به عنوان لذت‌گرایی کیفی نامیده می‌شود، دفاع کرد، که پیشرفتی نسبت به نسخه بنتام از این نظریه است. ما این انواع دیگر لذت‌ها را داریم، نه فقط لذت‌های حسی، بلکه لذت‌های عقل و عاطفه و تخیل و حتی لذت‌های اخلاقی.

ما از دیدن اجرای عدالت نوعی شادی و رضایت به دست می‌آوریم. هیچ سگی این را تجربه نمی‌کند. هیچ سگی از بازی شطرنج لذت نمی‌برد.

یا پوکر را هم دوست داریم Settlers of Catan من عاشق بازی شطرنج هستم. بازی‌های خاص دیگری مثل اینها لذت‌های فکری هستند، لذت فکری خواندن کتاب و دیدن یک فیلم خوب.

سگ من آستین هر چقدر هم باهوش باشد، نمی‌تواند لذت شطرنج یا بازی تخته‌ای یا پوکر را تجربه کند. بنابراین، اینها لذت‌های بالاتری هستند که انسان‌ها نسبت به حیوانات ندارند. این سوال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان فهمید کدام لذت‌ها از نظر کیفی برتر از سایر لذت‌ها هستند. آزمون کیفی میل در اینجا این است که، همانطور که او می‌گوید، از بین دو لذت، اگر یکی وجود داشته باشد که همه یا تقریباً همه کسانی که هر دو را تجربه کرده‌اند، صرف نظر از هرگونه احساس تعهد اخلاقی برای ترجیح آن، به طور قطعی آن را ترجیح دهند، آن لذت مطلوب‌تر است.

بنابراین، اینگونه می‌توانیم تصمیم بگیریم که کدام لذت‌ها بهتر یا برتر از بقیه هستند. اگر از من بپرسید که لذت برتر چیست، لذت خواندن کتابی از داستایوفسکی یا خوردن یک بشقاب اسپاگتی، به همان خوبی که، مثلاً اسپاگتی همسرم است، با لذتی که من از خواندن برادران کارامازوف می‌برم قابل مقایسه نیست. این لذت، لذت والاتری است.

خواندن شعر در مقایسه با انجام یک بازی ویدیویی. در این مورد، دانشجویان زیادی با مخالفت من مواجه می‌شوند. اما به نظر من لذت والاتر، با فرض اینکه شعر عالی باشد، مانند اشعار جان دان یا ویلیام شکسپیر، یا یک بازی ویدیویی Grand Theft Auto لذتی برتر از هر لذتی است که ممکن است از بازی کردن، مثلاً بپرید.

بنابراین افرادی که هر دو نوع لذت را تجربه کرده‌اند، همواره این پاسخ‌ها را می‌دهند. میل می‌گوید از این طریق است که می‌توان فهمید کدام لذت‌ها بهترین هستند. بنابراین، به همین دلیل است که میل می‌گوید، همانطور که خودش می‌گوید، بهتر است یک انسان ناراضی باشیم تا یک خوک راضی.

بهتر است سقراط ناراضی باشیم تا یک احمق راضی. و اگر احمق یا خوک نظر متفاوتی دارند، به این دلیل است که آنها فقط جنبه‌ی خودشان را از این سوال می‌دانند. عوامل متعددی در تجربه‌ی انسانی وجود دارد مانند عقل و احساسات ما، و حتی وقتی احساس بدی داریم، این یک حالت کیفی برتر است، فقط به این دلیل که ما این ظرفیت‌های بالاتر را داریم.

حال، ممکن است در برخی محافل، طرح این ادعا در مورد برتری انسان‌ها قابل بحث یا حتی جنجال‌برانگیز باشد. این دیدگاه میل بود. اما نکته اصلی او در اینجا این است که انواع خاصی از لذت‌ها وجود دارند که صرفاً به دلیل کیفیتشان برتر هستند.

حالا، ایرادی که بعضی‌ها اینجا می‌گیرند این است که در مورد افرادی که به لذت‌های بالاتر نه می‌گویند و سپس به دنبال لذت‌های پایین‌تر می‌روند چه؟ در مورد افرادی که تمام وقت خود را صرف بازی‌های ویدیویی می‌کنند و اصلاً کتاب نمی‌خوانند چه می‌گویید؟ آنها حتی به فیلم‌های خوب هم علاقه‌ای ندارند. یا افرادی که فقط غذاهای ناسالم می‌خورند و به غذاهای خوب نه می‌گویند. علاقه‌ای ندارند.

ترجیح می‌دهم دوباره برگردم و سیب‌زمینی سرخ‌کرده‌ی فست‌فودم را بخورم. نمونه‌های زیادی از افرادی وجود دارد که این لذت‌های پست‌تر را به لذت‌های والاتر ترجیح می‌دهند. میل در این مورد چه می‌گوید؟ او می‌گوید که این نشان دهنده‌ی نوعی ضعف شخصیتی است.

از دست دادن ظرفیت لذت بردن از لذت‌های بالاتر یا حداقل از دست دادن ظرفیت قدردانی از لذت‌های بالاتر به همان شکلی که هستند، به دلیل اعتیاد به لذت‌های پست‌تر. می‌توان به نوشابه، فست‌فود، چیپس سیب‌زمینی، شکلات و انواع غذاهای شیرین اعتیاد پیدا کرد. من گاهی اوقات در فروشگاه مواد غذایی، افرادی را می‌بینم که مقادیر زیادی مانیتین دیو و انواع چیپس و توپک پنیری و غیره می‌خرند و می‌گویند: وای، آنها واقعاً به این غذای ناسالم معتاد هستند.

میل می‌گفت این یک ضعف شخصیتی است. این طبیعت انسان است. ما مستعد انواع اعتیاد هستیم.

در این صورت مشکل از ماست. مشکل از نظریه یا دیدگاه او نیست. در واقع، لذت والا تر باید ترجیح داده شود، و اگر ما این لذت‌های پست‌تر را ترجیح می‌دهیم، مشکل از ماست، نه از نظریه او.

او در مورد یک زندگی رضایت‌بخش و معنای یک فرد واقعاً شاد بودن، حرف‌هایی برای گفتن دارد. دو جزء اصلی یک زندگی رضایت‌بخش، هیجان و آرامش هستند. یک زندگی شاد، یک زندگی متعادل و شاد، زندگی‌ای خواهد بود که عمدتاً با آرامش، می‌دانید، صلح و هماهنگی در زندگی ما همراه با تجربیات گاه به گاه هیجان مشخص می‌شود.

شما در زندگی‌تان هیجان زیادی نمی‌خواهید. سیستم عصبی مرکزی شما نمی‌تواند این را تحمل کند. شما بیشتر آرامش، حداقل درد و سپس دوره‌های هیجان را می‌خواهید.

او می‌گوید دو دلیل اصلی یک زندگی ناراضی، خودخواهی و فقدان پرورش ذهنی است. این تحلیل جالبی است. مشکل افرادی که در بیشتر موارد، یا در بسیاری از موارد، ناراضی هستند، به گفته‌ی او، خودخواه بودن آنهاست.

آنها به اندازه کافی به نیازهای دیگران توجه نمی‌کنند و خودشان را از نظر شناختی توسعه نداده‌اند. آنها ذهن خود را آنقدر که باید پرورش نداده‌اند. اگر هر دو کار را انجام دهید، مطمئناً حوصله‌تان سر نخواهد رفت و از زندگی خود رضایت خواهید یافت.

او می‌گوید یک ذهن پرورش‌یافته، ذهنی که برای به‌کارگیری استعدادهایش آموزش دیده است، منابعی از علاقه‌ی وصف‌ناپذیر را در هر آنچه پیرامونش است، پیدا می‌کند. و آیا این درست نیست؟ افرادی که اهل مطالعه هستند و در مورد انواع موضوعات بسیار آگاهند، در زندگی و تجربیات روزمره‌ی خود، نسبت به افرادی که این اطلاعات را ندارند، انگیزه‌ی بیشتری پیدا می‌کنند. اگر علایق بیشتری داشته باشید، احتمال اینکه حوصله‌تان سر برود بسیار کمتر است.

و این باعث می‌شود شما برای دیگران مفیدتر باشید. او می‌گوید که میزان مشخصی از فرهنگ ذهنی که برای تفکر عمیق در مورد جهان کافی است، باید میراث هر کسی باشد که در یک کشور متمدن متولد می‌شود. بنابراین، او بسیار بر اهمیت آموزش برای شادتر و راضی‌تر کردن مردم تأکید می‌کند.

او معتقد است که فرهنگ ذهنی درمانی برای بیماری‌های اجتماعی است. میل، مانند بسیاری از دانشمندان در دوره مدرن، بسیار مطمئن بود که در نهایت می‌توانیم مشکل فقر را حل کنیم. می‌توانیم همه بیماری‌ها را ریشه‌کن کنیم.

این دو مشکل اصلی هستند که با آن مواجه است. او می‌گوید فقر تا سرحد رنج می‌تواند با خرد جامعه همراه با عقل سلیم و تدبیر افراد کاملاً از بین برود. حتی بیماری نیز در نهایت می‌تواند از طریق پیشرفت پزشکی و فناوری علمی مغلوب شود.

نکته‌ی جالبی که باید به آن توجه کرد این است که از زمان میل، به نظر می‌رسد که ما، خب، حداقل صدها بیماری بیشتر از آنچه در زمان میل شناخته شده بود را شناسایی کرده‌ایم. اکنون می‌دانیم که فقط به دلیل نحوه‌ی عملکرد و جهش ویروس‌ها، عفونت‌های ویروسی و بیماری‌های ویروسی سال به سال تکثیر می‌شوند.

بنابراین، اگر میل آنچه را که ما امروز در مورد اپیدمیولوژی می‌دانیم می‌دانست، آیا در مورد امکان ریشه‌کن کردن تمام بیماری‌ها تا این حد خوش بین می‌بود؟

بنابراین این اساساً نظریه فایده‌گرایی است که توسط بنتام و میل مطرح شده است. هر فرد باید در هر زمان به گونه‌ای عمل کند که لذت را برای همه کسانی که تحت تأثیر اعمال او قرار می‌گیرند، به حداکثر برساند. این تقریباً ایده اصلی اینجاست.

و اگر همه این کار را می‌کردند، آنگاه انسان‌ها تا حد امکان در این دنیا خوشحال بودند. این نظریه همچنان یک نظریه اخلاقی فلسفی بسیار تأثیرگذار و شاید محبوب‌ترین باشد. پس مشکلات این نظریه چیست؟ تعدادی انتقاد عمده علیه فایده‌گرایی مطرح شده است.

یکی از این موارد، مشکل کاربرد است. چگونه می‌توانیم با اطمینان بدانیم که عواقب یک عمل خاص چه خواهد بود؟ اگر تصمیم به انجام آن عمل بگیریم، چه تأثیری بر افراد خواهد گذاشت؟ افراد تا چه حد در نتیجه آن لذت و یا درد را تجربه خواهند کرد؟ مشکل این است که ما به عنوان انسان، دانای کل نیستیم درست است؟ ما به طور قطعی نمی‌دانیم که اوضاع چگونه پیش خواهد رفت. حتی در بسیاری از موارد، وقتی فکر می‌کنیم نتیجه‌ای نسبتاً قابل پیش‌بینی است، اشتباه می‌کنیم.

اوه، انتظارش را نداشتم. اگر می‌دانستم قرار است چنین اتفاقی بیفتد، این کار را نمی‌کردم. چند بار این را گفته‌ایم؟ کاش می‌دانستم.

بنابراین نه تنها نمی‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم، بلکه آگاهی بسیار محدودی از حال و گذشته داریم. اما فایده‌گرایی به توانایی ما در قضاوت بر اساس آنچه تاکنون تجربه کرده‌ایم، در مورد نتایج یک عمل خاص بستگی دارد. میل در پاسخ به این موضوع می‌گوید که ما از تجربیات قبلی به اندازه کافی آموخته‌ایم که در بیشتر موارد، می‌توانیم نتایج مربوط به یک انتخاب خاص را پیش‌بینی کنیم.

خب، این ممکن است درست باشد، اما باز هم، همانطور که همه ما تجربه کرده‌ایم و به دلیل محدودیت‌های درک ما در مورد این موقعیت خاص که من در آن هستم، توانایی‌های پیش‌بینی ما بسیار محدود است و جایز الخطا. بنابراین آینده‌نگری یا آینده‌نگری گاهی اوقات بسیار دشوار است، به خصوص وقتی که مربوط به مسائل بحث‌برانگیز باشد. بنابراین مشکل کاربرد همین است.

مشکل دیگر، مسئله عدالت است. بنابراین، فایده‌گرایی به آینده‌نگری وابسته است و این دشوار است. این یک مشکل کاربردی است.

مشکل عدالت به این دلیل پیش می‌آید که فایده‌گرایی فقط آینده‌نگر است و چون فقط آینده‌نگر است، نوعی نظریه پیامدگرا محسوب می‌شود. این نظریه‌ای است که درست و غلط را بر اساس پیامدهای اعمال قضاوت می‌کند. از آنجا که فقط آینده‌نگر است، در واقع با مشکلات بی‌عدالتی مواجه است، به این معنا که به نظر می‌رسد می‌تواند اعمال و سیاست‌های ناعادلانه‌ای را مجاز بداند که ظاهراً می‌توانند توجیه شوند، حداقل در سطح محلی، زیرا ممکن است موقعیت‌هایی وجود داشته باشد که بی‌عدالتی‌ها لذت بیشتری نسبت به درد ایجاد کنند.

بنابراین، این یک انتقاد کلاسیک از نظریه فایده‌گرایی است که می‌تواند، در شرایط خاص، برده‌داری را توجیه کند. بنابراین، وقتی من در مورد این موضوع در یک کلاس خاص، مثلاً ۳۰ نفره، تدریس می‌کنم، گاهی اوقات می‌پرسم که آیا کسی این هفته یا دو هفته آینده تولدش را جشن می‌گیرد یا خیر، و معمولاً یک، شاید دو دست بالا می‌رود. در یک کلاس ۳۰ نفره، خوب است، دو دست بالا می‌رود، و این جو است، و این جین است، و

کاری که من برای بالا بردن دست‌هایشان انجام داده‌ام این است که برده‌هایمان را به روشی بسیار تصادفی انتخاب کرده‌ام.

وقتی تولدشان تقریباً تصادفی باشد، آنها برده‌های ما در این جامعه ۳۰ نفره خواهند بود و قرار است تمام آشپزی‌ها را انجام دهند، تمام لباس‌ها را بشویند، مطمئن شوند که ماشین‌های ما به درستی کار می‌کنند، مثلاً مطمئن شوند که روغن هر یک از ماشین‌های ما عوض می‌شود، قرار است به مسائل مختلف در محوطه ما از نظر تعویض لامپ‌ها و غیره رسیدگی کنند. این کاری است که آنها انجام خواهند داد، ۱۰ ساعت در روز، و ما به آنها اجازه می‌دهیم عصرهای یکشنبه، مثلاً از زمان ناهار تا شام، استراحت کنند؛ این استراحت کوچک آنها از آنچه در غیر این صورت کار مداوم است، خواهد بود. اما ما مطمئن خواهیم شد که آنها به اندازه کافی تغذیه می‌شوند، محل خواب مناسبی دارند تا اینطور نباشد که تمام روز درد داشته باشند، آنها سخت کار می‌کنند، اما می‌دانید که بقیه ما سخت کار می‌کنیم، فقط آنها برای کار کردن برای ما تعیین شده‌اند.

بنابراین، آنها خدمتکاران ما هستند و این آنها را برده می‌کند. حال، آیا این در این جامعه لذت بیشتری نسبت به درد ایجاد می‌کند؟ خب، بسیاری استدلال می‌کنند که در واقع، بله، زیرا اگر نوعی محاسبه لذت-درد انجام دهیم، ارزش کلی لذت برای همه ما بهبود می‌یابد. خدای من، اگر مجبور نبودم نگران لباس‌هایم باشم، عالی می‌شد.

لازم نیست نگران درست کردن غذای خودم باشم، عالی می‌شود. من این را در مقیاسی از ۱ تا ۱۰ به علاوه ۳، یا ۵ در نظر می‌گیرم. و اگر همه افراد دیگر، ۲۸ نفر دیگر در جامعه ما، همین قضاوت را داشته باشند ۴ می‌دانید، در این شرایط به نفع طرفداران برده‌داری چند برابر می‌شود. چقدر این موضوع برای آن دو برده درد ایجاد می‌کند؟ خب، بسیار خب، فرض کنیم که قابل توجه است، و آن فقط همین زحمت روزانه و نداشتن یک زندگی خصوصی هیجان‌انگیز است.

فکر می‌کنم آنها هنوز هم می‌توانند شب‌ها بیرون بروند. می‌توانیم بگوییم، بله، شما می‌توانید شب‌ها بعد از اینکه شام خوردید و تمام ظرف‌هایمان را شستید، یک زندگی اجتماعی داشته باشید. خب، آنها این را درک می‌کنند، و ما با آنها با مهربانی رفتار می‌کنیم، درست است؟ باز هم، آنها لباس پوشیده‌اند، خوب تغذیه شده‌اند، به اندازه کافی استراحت کرده‌اند، اما همچنان منفی خواهد بود.

شاید، فرض کنیم برای هر کدام از آنها منفی ۷، ۸، ۹، یا حتی ۱۰ باشد. این هنوز هم با تمام لذتی که بقیه ما تجربه می‌کنیم، جبران خواهد شد. بنابراین، به همین دلیل، فایده‌گرایان می‌توانند، در واقع، فایده‌گرایان در طول سال‌ها در دفاع از برده‌داری استدلال کرده‌اند.

اما اگر معتقدید که برده‌داری ناعادلانه است، که امیدوارم باور داشته باشید، تشخیص می‌دهید که حتی اگر در اینجا لذت بیشتری نسبت به درد ایجاد شود، باز هم مشکل‌ساز است، درست است؟ زیرا چیزهایی می‌توانند ناعادلانه و نقض حقوق بشر باشند، به طوری که به حداکثر رساندن لذت و به حداقل رساندن درد پی‌ربط باشند. اما فایده‌گرایی نسبت به این موضوع کور است زیرا فقط در مورد به حداکثر رساندن لذت است. فقط نگران عواقب است.

این نظریه به عدالت و حقوق اهمیتی نمی‌دهد. در این نظریه جایی برای ملاحظات عدالت و حقوق وجود ندارد. این یکی دیگر از مشکلات عمده‌ای است که در نظریه فایده‌گرایی برجسته شده است.

مسئله‌ی حقوق، در مورد آن، به خوبی در سناریوی «چشم‌چرانی» نشان داده شده است. فایده‌گرایی نمی‌تواند به طور کافی، مثلاً، حق حریم خصوصی یک فرد را که توسط کسی که مخفیانه او را تماشا می‌کند، مثلاً از طریق پنجره در لحظات خصوصی‌اش، نقض می‌شود، توضیح دهد. اگر «چشم‌چرانی» بسیار ماهرانه

عمل می‌کند و می‌تواند این کار را بدون اینکه فرد بداند که در حال مشاهده است، انجام دهد، پس چشم‌چرانی «لذت زیادی می‌برد و کسی که در اینجا قربانی می‌شود، این را نمی‌داند».

آنها هیچ دردی را تجربه نمی‌کنند. بنابراین، از دیدگاه فایده‌گرایانه، به نظر می‌رسد که این قابل دفاع است. اما، خوشبختانه، اکثر ما خواهیم گفت که این هنوز اشتباه است.

اگرچه عواقب به گونه‌ای است که فرد در اینجا لذت بیشتری را تجربه می‌کند، اما این برای غلبه بر مشکل نقض حقوق مربوطه کافی نیست. این، باز هم، محدودیت جدی فایده‌گرایی را نشان می‌دهد زیرا فقط به عواقب، لذت‌ها و دردها توجه می‌کند. در اینجا به اندازه کافی به بررسی حقوق توجه نمی‌کند، همانطور که به عدالت توجه نمی‌کند.

و در نهایت، چیزی وجود دارد که به آن مشکل خواسته‌ها می‌گویند. اگر همیشه مسئولیت ما این باشد که در هر موردی لذت را به حداکثر و درد را به حداقل برسانیم، پس خواسته‌ها از ما به عنوان افرادی که از نظر اخلاقی جدی هستیم، طاقت فرسا می‌شود. این بدان معناست که من و شما باید برای کمک به هر کسی که در کنار جاده می‌بینیم و ماشینش مشکل دارد، توقف کنیم.

یعنی من و شما فقط باید مقدار مشخصی از لباس و سایر اموالی را که برای داشتن یک زندگی آبرومندانه لازم است، استفاده کنیم. بقیه را باید به فقرا بدهیم. هر درآمد قابل خرجی را باید به فقرا بدهیم.

تمام وقت آزاد ما در هر روز نباید صرف تفریح شود، زمانی که می‌توانیم لذت را به حداکثر برسانیم و درد دیگران را کاهش دهیم. این بدان معناست که نباید خودمان را با یک ساز موسیقی آموزش دهیم. به صدها هزاران ساعتی فکر کنید که کسی که به صورت کلاسیک به عنوان نوازنده پیانو یا ویولنسل آموزش می‌بیند، صرف می‌کند، در حالی که می‌توانست در یک آشپزخانه خیریه کار کند یا به نوعی به فقرا کمک کند.

پرورش یک استعداد ورزشی جدی یا یک استعداد هنری، غیرمسئولانه می‌شود. این یک مشکل برای فایده‌گرایی است، زیرا اکثر ما، با امیدواری، می‌گوییم که آموزش برای تبدیل شدن به یک موسیقیدان خوب یا یک ورزشکار خوب، از نظر اخلاقی مناسب است، حتی اگر این موارد برای زندگی و بقای انسان ضروری نباشند. فایده‌گرایی حداقل تلویحاً می‌گوید که این موارد مسئول نخواهند بود زیرا توانایی ما را برای افزایش لذت و کاهش درد به حداکثر نمی‌رسانند.

از آنجا که این بسیار غیرمنطقی است، بسیاری از محققان آن را به عنوان یک مشکل جدی در فایده‌گرایی شناسایی کرده‌اند. مشکل اینجا، که نوعی مشکل ریشه‌ای است، این است که چیزی وجود دارد که منجر به این پیامد در فایده‌گرایی می‌شود. این نظریه به طور کافی بین اعمال واجب و اعمال مستحب تمایز قائل نمی‌شود.

این تمایزی است بین آنچه که ما وظیفه انجام آن را داریم و از سوی دیگر، کارهایی که خوب هستند اما اجباری نیستند. آنها فراتر از وظیفه هستند. این همان اعمال مستحبی هستند.

آنها فراتر از وظیفه هستند. فایده‌گرایی به اندازه کافی این تمایز را قائل نمی‌شود و این همان چیزی است که منجر به مشکل مطالبات می‌شود. بنابراین، اینها چهار مشکل عمده با فایده‌گرایی کلاسیک هستند.

نسخه دیگری از فایده‌گرایی، که به عنوان فایده‌گرایی قاعده‌مند شناخته می‌شود، قصد دارد بر این مشکلات غلبه کند و ممکن است در مورد مسئله کاربرد، مسئله عدالت و شاید مسئله حقوق، این کار را انجام دهد. رویکردی که فایده‌گرایی قاعده‌مند ارائه می‌دهد این است که ما نباید تصمیمات اخلاقی خود را با تمرکز بر اعمال فردی بگیریم. بیایید بگوییم که نباید اعمال فردی را با اصل فایده‌رزیایی کنیم.

در عوض، بیاید قوانین و قواعد کلی زندگی را ارزیابی کنیم و آن قوانین را بر اساس اینکه آیا در صورت پیروی منجر به لذت بیشتر از درد می‌شوند یا خیر، بسنجیم. این ایده‌ی فایده‌گرایی مبتنی بر قانون است. با قوانینی زندگی کنید که در صورت پیروی، بیشترین لذت را برای بیشترین تعداد افراد به همراه داشته باشند.

خب، این نظریه‌ای است که واقعاً مورد دفاع قرار گرفته است. نسخه‌های مختلفی از این نظریه مورد دفاع قرار گرفته‌اند که بسیاری از آنها در دسته کلی اخلاق قرارداد اجتماعی قرار می‌گیرند. و ما بعداً در مورد نظریه قرارداد اجتماعی صحبت خواهیم کرد.

طرفدار قرارداد اجتماعی می‌گوید ما باید کل جامعه را به گونه‌ای تنظیم کنیم که قوانین اساسی خاصی وجود داشته باشد که همه ما باید از آنها پیروی کنیم و ما فقط آن قوانینی را انتخاب می‌کنیم که در صورت رعایت لذت را در جامعه به حداکثر می‌رسانند. ما در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کنیم. ما یک قرارداد اجتماعی داریم و به آن قانون اساسی ایالات متحده می‌گویند.

ما یک منشور حقوق داریم، و انواع و اقسام قوانین در آن وجود دارد که تصریح شده است که پدران بنیانگذار ما تصمیم گرفتند اگر جامعه خود را بر اساس آن سازماندهی کنیم، بهترین شانس را برای شادی گسترده به ما خواهد داد. بنابراین این نوعی کاربرد فایده‌گرایی مبتنی بر قانون است. اما اشکال دیگری نیز وجود دارد.

اما بعداً، در یک سخنرانی جداگانه، در مورد اخلاق قرارداد اجتماعی صحبت خواهیم کرد. اما این برای فایده‌گرایی کافی است.

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ۳، فایده‌گرایی است.